

سرخابیان دیلم و طبرستان و قیام مختار در کوفه

کتاب پراج مفتیح العلوم را ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی ، میان سالهای ۳۶۷ تا ۳۷۲ هجری قمری نوشته است . پژوهندگان ، آنرا نخستین دائرة المعارف موجزی شمرده اند که دانشمندی ایرانی در هزار و نودی سال پیش بزبان عربی نوشته و بیادگار گذارده است . خوارزمی در آن کتاب طرفداران مذهب شیعه را تا آن زمان ، پنج فرقه بزرگ بنامهای : زیدیه - کیسانیه - عباسیه - غالیه - امامیه دانسته که هر فرقه به شاخه های فرعی زیر تقسیم شده بودند :

الف - زیدیه به : ابتریه - جارودیه - دکینیه - خشبیه - خلفیه

ب - کیسانیه به : مختاریه - اسحاقیه - کربیه - حربیه

ج - عباسیه به : خلایه - راوندیه

د - غالیه به : کاملیه - سبائیه - منصوریه - غرابیه - طیاریه - یغفوریه - بزعیبه

غمامیه - اسماعیلیه (= باطنیه)

ه - امامیه به : رافضیه - ناووسیه - مفضلیه - قطعیه - شطیبه - واقفیه - ممطوره

احمدیه .

چنانکه دیده میشود ، در میان گروه های بالا ، یکی از شاخه های فرقه شیعه زیدیه را خشبیه می گفته اند . خوارزمی درباره خشبیه چنین آورده است :

"خشبیه^۱ ، این گروه به سرخابیه مشهورند و به سرخاب طبری منسوبند و این نام را برای آن برآنان نهادند که همراه مختار^۲ بر حکومت شوریدند و در شورش غیر از چوب سلاحی با خود نداشتند ." ^۳

ابی حنیفه دینوری که در سال ۲۸۲ هجری قمری درگذشته ، در کتاب اخبار الطوال خود نوشته است که مختارابی عبیده ثقفی در سال ۶۶ هجری قمری بخونخواهی حسین بن علی بن ابیطالب (ع) در کوفه قیام کرده شیعیان را جنگ با امویان فراخواند . پس ((گروهی بزرگ)) از ایرانیان کوفه ، که آنها را حمراء می گفتند و نزدیک بیست هزار تن مرد جنگی میشدند ، بیاری مختار برخاستند ^۴

پیدا است که حمراء در کتاب دینوری ، ترجمه عربی همان سرخاب فارسی یا سرخاب

کتاب خوارزمی است^۵. در این باره سند دیگری از همان زمان در دست است. بلاذری، که از قدیمیترین تاریخنگاران پس از اسلام است و در ۲۷۹ هجری قمری درگذشته، در کتاب فتوح البلدان، بروشنی نشان داده است که این گروه بزرگ از ایرانیان کوفه که بخونخواهی حسین بن علی (ع) با مختار در سال ۶۶ هجری در کوفه همدست شدند، همان دیلمیان سپاه خسرو پرویز بودند، که در روز شکست رستم فرخزاد در جنگ قادسیه، فرصت کینه خواهی و جدائی از ساسانیان را بجا دیده، جداگانه با سپاه مسلمانان سازش و همکاری کرده اسلام آورده انبوهی از آنها در کوفه نشیمن ساخته بودند.

بلاذری مینویسد: ((در روز نبرد قادسیه چهار هزار مرد همراه رستم بودند که آنرا سپاه شاهنشاه^۶ می گفتند. ایشان طلب صلح کردند. بدین شرط که هر جا خواهند روند و حلیف^۷ هر که خواهند شوند و از عطا یا ایشانرا نیز وظیفه ای مقرر سازند. پس هر چه طلبیده بودند بآنان داده شد. و ایشان همه حلیف زهره بن حویسه - سعدی، از قوم بنی تمیم^۸ شدند و سعد^۹ ایشانرا در همان جای که خود برگزیده بودند منزل داد و هزار هزار در هم وظیفه مقرر داشت و آنان را مهتری بود که اورا دیلم میخواندند و به حمراء دیلم مشهور گردید. . . . عربان عجم را حمراء خوانند و گویند (حمراء^{۱۰} دیلم آدم^{۱۰}) همچنانکه گویند (از جهینه^{۱۱} آدم) و امثال آن . . . و نیز گفته اند که این اسواران دیلمی^{۱۲} در نزدیکی دیلم مقیم بودند. و چون مسلمانان در قزوین بر ایشان چیره شدند، اسلام آوردند . . . سپس به کوفه درآمدند و در آن مسکن گزیدند مدائنی^{۱۳} مرا گفت زمانی ابروویز^{۱۴} به دیلم رفت و چهار هزار مرد همراه بیاورد که همه خدمه خواص او بودند. ایشان پس از ابروویز بر این مقام بماندند و بارستم بجنگ قادسیه شدند و چون رستم^{۱۵} کشته شد و مجوسان روی بگریز نهادند، سپاهیان دیلمی کناره گرفتند و گفتند ما مانند مجوسان دیگر نیستیم. ما را پناهگاهی نیست^{۱۶}. دیگر شایسته نیست از اینها که ما را خوش نداشته و ارج نمی نهادند پیروی کنیم. رای صواب آنست که بآیین نازبان در آئیم و نزدشان گرامی شویم. سعد چون این را دید گفت ((چه می طلبد)) . مفیره بن شعبه نزد ایشان رفت و از چگونگی احوالشان پرسش کرد. دیلمیان مفیره را از حال خویش آگاهانند و گفتند: ((به آیین شما در آئیم)) . مفیره نزد سعد بازگشت و آن خبر با وی بگفت. سعد نیز آنها را زینهار داد. پس اسلام آوردند و در جنگ مدائن و جلولا با سعد یاری کردند و چون باز آمدند با مسلمانان در کوفه مسکن گزیدند. . .))^{۱۷}.

ابن فقیه همدانی هم که بازده سال پس از درگذشت بلاذری کتاب البلدان خود را در ۲۹۵ هجری قمری نوشته، از همین ((اسواران)) و ((حمراء دیلم)) نام برده است.

او آورده که جریر بن عبدالله، والی همدان، برآین عازب را والی قزوین کرد تا بدانجا رفته با دیلمیان پیکار کند^{۱۸}. برآء بن عازب چون بر قزوینیان پیروز شد از آنها خواست یا جزیه بدهند یا مسلمان شوند. قزوینیان اسلام را پذیرفتند. گویند آنان^{۱۹} چون اسواران بصره مسلمان شدند که با هر قبیله که خواهند پیمان حمایت بستند. از این رو به کوفه رفته بازهره بن حویه پیمان بستند و آنان را از آن پس ((حمراء دیلم)) خواندند^{۲۰}.

از متن کتابهای یاد شده برمیآید که واژه "حمراء" عربی دارای معنای زیر بوده است:

- ۱- به ایرانیان و بویژه به دیلمیان و طبریان که از نژاد شمالی و بیشتر زرد مو و دارای آب و رنگ سرخ بودند گفته میشد.
- ۲- به آن گروه از دیلمیان و طبریان که از تیره سوخرائییان و سرخابوندان دیلم و طبرستان و طایفه‌های انبوه بوده‌اند اختصاص داشته است.
- ۳- از این رو بعدها هر مرد و زنی که سرخابگون بود در عربی حمراء نامیده میشد.

سرخابوندان که بودند؟

در تاریخهای قدیمی چندین دسته از خاندانهای فرمانروای کوهستان رویان و طبرستان و دیلمیان و موغان آذربایجان، ساوه و آبه میان ری و همدان، چه پیش از اسلام و چه پس از آن نام سوخرا و سرخاب داشته‌اند. سوخرا = Sūxra که مقلوب لغت سرخا است، نام گروهی از شهریاران رویان یا رستم‌دار بوده است.

بویژه آنکه رویان در لغت اوستائی معنی سرخ میدهد^{۲۱} و رستم را هم با سرخ و سرخی پیوند داده است. فردوسی میگوید چون رستم دستان از مادر بزاد:

همه موی سر سرخ و رویش چو خون

چو خورشید رخسند آمد برون

دودستش بر از خون ز مادر بزاد

ندارد کسی این چنین بچه یاد^{۲۲}

فرمانروایان دودمان سرخاب یا سهراب، که در بخشهایی از رویان (= دیلم خاوری) و طبرستان، در کوهستان‌ها فرمان میراندند، پیوند خود را در اساطیر ملی به رستم و سهراب داستانی می‌رساندند. پسر اسفندیار در تاریخ طبرستان، آورده: ((چون رستم زال دستان را، اکوان^{۲۳}، در دریا افکند، بساحل دریای طبرستان، که قلزم میخوانند بیرون افتاد و مردم را حال خویش معلوم کرد. او را تربیت کردند و در تعهد او مبالغت نموده او را به مال و چهارپای و خدم و حواشی و اسباب و آلات پادشاهی مدد کردند. و پسر او سرخاب طلب او توران و ایران و هند و روم، جهان می‌پیمود. عاقبت بزمین رویان^{۲۴}، به لیکش^{۲۵} موضعی است، بهم افتادند. و میان ایشان، بحکم آنکه یکدیگر را نشناختند، مصافقت. سرخاب^{۲۶} از

او زخم یافت. بهدرو عبید کرد چنانکه در شاهنامه مکتوبست. پدر را معلوم شد که پسر او است و تابوتش برگرفت که بزاول برد. چون بسیاری رسید، آنجا که قصر طوس بود، فرو نهاد تا که حرارت هوا کمتر شود، برگردد. خود اتفاق نیفتاد. و میگویند گورا و آنجاست...))^{۲۷}

در متن بالا، بجای سهراب، سرخاب آمده است. در دیلمی سوخر = سوهر = ، بمعنی: سرخ بوده هر دو بکار میروند، مانند: سوهردم = یعنی = سرخدم که نام گنجشکی است. یا سوهردار = که درخت: سرخدار است یا سوهرنجی = = سرخرنگی و مانند اینها... اینگونه تلفظ (سوهر = سوخر = سرخ) در قدیم، در کتابهای گواه داشته است. چنانکه در ((فارسانه)) ابن بلخی، در نام نیاکان فریدون پیشدادی: سهرگاو، بجاو بمعنی ((سرخگاو)) آمده است^{۲۸}. و با سرخاب که در شعر فردوسی نام پسر افراسیاب تورانی بود. در تاریخ قم سهره پسر افراسیاب یاد گردیده^{۲۹}. در دوران تاریخی ایران، سرخاب، نام یکی از سرداران زمان پیروز و قباد ساسانی بود که فرزندانش در طبرستان فرمانروائی یافتند^{۳۰}.

اولیاء اللہ املی، در "تاریخ رویان" نوشته: "نوشیروان، طبرستان، به اولاد سوخر اسپد به تفرقه و بکسره به هیچکس نداد مگر مقوم، هر ناحیتی به سروری تسلیم کرد"^{۲۷}. در طبرستان از فرزندان جاماسب (برادر قباد ساسانی) و چند تن از خانواده کیوس یا کاکوس (برادر خسرو انوشیروان که هواخواه مزدکیان بود) و نیز از دودمان پادوسپانها و اسپهبدان، کسانی سرخاب نام داشته اند. از شهریاران شروان در آذربایجان قدیم هم از اسلام یک نفر سرخاب نامیده میشد^{۳۱}.

عبدالجلیل رازی که کتاب معروف النقص را در حدود ۵۶ هجری نوشته، خاندانی از سرخاب های دیلمی را نام برده که به همراه چند فرمانروای بومی ایرانی در راه دین شیعه میکوشیده اند: ((خاندان دیلمیان عراق، چون: کثیان^{۳۲} و منوچهریان و سرخاب آبه^{۳۳} و دیلمیان آبه و ساوه و قزوین، و اسپهبدان موغان و ملوک دیلمیان در بلاد رودبار و دیار قهستان، همه شاعیان بوده اند و مجاهدان راه حق...))^{۳۴}. بنابراین، سرخابیان کوفه، از سرخابوندان و سوخرانیان دیلم و طبرستان بوده اند. جالب است که یک گونه مرغابی که بفارسی سرخاب میگویند، در دیلمی مرغ حسینی یا سورخاو نامیده، روستاییان کشتش را بد و بدشگون می شمارند.

دیلمیان و طبریان برخی از شهرهای عراق عرب، از همان زمان مختار ثقفی با سرزمین نیاکانی خود در ایران سروکار داشته اند. درباره آغاز مسلمانی و آشنائی مردم گیلان و دیلمان و طبرستان با مذهب شیعه، از قدیم داستانهای در در گوشه و کنار، میان دهقانان گیلان سینه بسینه بازگو میشده که پاره هایی از آن حکایت های عامیانه در کتاب ((جنگهای

سید جلال‌الدین اشرف))^{۳۵} و ((تاریخ سالوک معلم)) که اکنون در دست نیست، یاد شده بودند. گویا، ه.ل.رابینو، باین کتابها دسترسی داشته، با آن ها چیزهایی شنیده بود. چنانکه در کتاب (ولایات دارالمرزبان: گیلان) به نقل از کتاب مفقود ((تاریخ سالوک معلم)) نوشته است:

((در دوران خلافت مختار، زمانی که او قاتلین امام حسین را دنبال میکرد، عده‌ای از ساکنان موصل و کرکوک به کوه‌های غربی گیلان گریختند...))^{۳۶}

جنبش سرخابوندان یا چوبینان نخستین قیام شیعیان ایرانی بود

بنوشته خوارزمی، چون سرخابیان (= سرخابوندان) در شورش خود در کوفه، سلاحی جز چوب نداشتند، از این رو خشبیه نامیده شدند. استفاده از چوب دستی در کارزار و زدو خورد، از سنت‌های مردم روستا و بویژه دیلمیان و طبریان و گیلانیان بوده و هنوز هم هست.^{۳۷} از این رو خشبیه را میتوان چوبزنان = چوبداران = چوبیان و عبارت بهتر، بگمانم، چوبیان یا چوبینان، نامید.^{۳۸} زیرا، چوبینان یا چوبینیان هم ترجمه لغت خشبیه است و هم بهرام چوبین رازی دیلمی را یاد می‌آورد که در نو جوانی پیغمبر اسلام بر هزمزد چهارم و خسرو پرویز ساسانی شورش کرد و بدست یک آدم‌کش مزدور خسرو پرویز در خانه اش کشته شد، و دیلمیان بر اثر آن دچار ستم و کشتار و برانیهای بسیار شدند. و پس از آن بوده که دسته‌ای از دیلمیان سپاهی پیشه در لشکر خسرو پرویز پادشاهان پس از او بکار گرفته شده بودند تا اینکه در جنگ قادسیه از ساسانیان بریده بمسلمانان پیوستند.

هر چند سرخابیان (= سرخابوندان = چوبینان) را شاخه‌ای از فرقه زیدیه نوشته اند، اما چنانکه روشن است، جنبش سرخابوندان دیلمی و طبری پیش از قیام زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع)، بنیانگذار مذهب شیعه زیدی بود که در زمان هشام بن عبدالملک بن مروان اموی قیام کرده در سال ۱۲۱ هجری قمری کشته شد. در حالیکه قیام سرخابوندان دیلمی و طبری در کوفه به کمک مختار بن ابی عبیده ثقفی در سال ۶۶ هجری قمری روی داد.^{۳۹} از این رو قیام سرخابوندان را باید نخستین قیام شیعیان ایرانی پس از پیدایش اسلام دانست که سپس پایه و مایه‌ای برای نفوذ و گسترش مذهب شیعه زیدی در طبرستان و راور شدن گروه‌گروه از علویان بآن سامان گردید. زیرا در تاریخها همه جا آغاز پیدایش و جوانه زدن مذهب شیعه زیدیه را در طبرستان پس از خروج و شورش زید بن علی بن الحسین (ع) و پسرش یحیی بن زید، یعنی پس از سالهای ۱۲۱ هجری قمری گرفته‌اند. اما من در اینجا پیشینه کهن تر آنرا نشان داده‌ام. برای این ((پیشینه کهن تر)) در تاریخ طبرستان نیز گواهی یافته‌ام. سید ظهیرالدین مرعشی، در کتاب ((تاریخ طبرستان و رویان و مازندران)) آورده

"چون منصور خلیفه، پسر مهدی را بهری فرستاد، ابوالخصیب، و عمر بن علا را نیز با مهدی همراه گردانید. مهدی ایشان هر دو را بطبرستان فرستاد و لشکر اسلام در سنهٔ سبع و ثلاثین و مائه، آمل را بگرفت تا در اربع و اربعین و مائه، اصفه بدخورشید خود را در فلام رود باراشکور بکشت، و آن قصه نوشته شد. و ابوالخصیب بعد از آن والی طبرستان بود و مسجد جامع ساری را و ساخت و مردم ساری چون مسلمان شدند شیعهٔ امامیه شدند... ۴۰"

اگر مردم آن سامان، از پیش، کم و بیش، دوستدار خاندان پیامبر و علی (ع) نمی بودند، چگونه میشد در آغاز مسلمانی خود، "شیعهٔ امامیه" شوند؟ روشن است که این پیشآمد، آنهم در حدود سالهای ۱۴۴ یکبار هوناگهان بدون پیشامیهٔ ریشه دار نمیتوانست روی دهد. آیا سرخابیان دیلم و طبرستان یکی از آن پیشامیه ها نبودند؟ پس گروه دیلمیان و طبریان سرخابی بودند کوفه (که باندازه زیادی در آن زمان هنوز شهر عجم ها و جایگاه خلافت علی بن ابیطالب (ع) بود) به آئین شیعه، و شرکت مؤثر بیست هزار مرد جنگجو در قیام مختار، آنهم با چوب، باید نقطه عطف و سرآغاز جالبی در تاریخ تحول فکری و جنبشهای ایرانیان پس از اسلام بشمار آید. زیرا فرزندان مردمی که نیم قرن پیش از آن در میدان جنگ قادسیه، بعللی چند، دلبران نظام سراپا ستم اشرافی و پوسیدهٔ ساسانیان جدا شده به دین اسلام درآمدند (همچنانکه پدرانشان زردشتیگری اشرافی و رسمی ساسانیان را نپذیرفته بودند) زودتر از هر گروهی، مسلمانی را در آئین خاندان پیغمبر و علی یافته، بیشتر از هر دستهٔ ایرانی که بعدها نامدار شدند، بهاخاستند، و پیشاهنگ آن جنبشهایی گردیدند که سپس در ایران بنام فرقه های شیعه مراه و رسمشان می شناسیم و نیازی به بازگویی ندارد.

حواشی

- ۱ - خشب یعنی، چوب ۲ - مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی که در کوفه بر امویان شورید ۳ - مفاتیح العلوم از خوارزمی، ترجمهٔ خدیو جم. چاپ بنیاد فرهنگ ص ۳۳ - ۴۰۳۴ - اخبار - الطوال از دینوری چاپ قاهره ص ۲۸۸ - ۵۰۲۹۳ - سرخاب، شکل عربی شدهٔ سرخاب در فارسی است. در کتابهای، خاندان نوبختی ص ۲۵۵ و بحار الانوار ج ۱ ص ۲۲۸ و منهاج ج ۱ ص ۸ و بیان الادیان نیز از خشبیه و ماجرای آنها یاد شده. اما نگارنده منظره کتابهای قدیمی داشته ام. ۶ - گویا چیزی همانند (لشکر جاویدان) بودند که پیش از آن هم در سپاه هیگری ایران پیشینه داشت. ۷ - یعنی، وابسته به هر تیره و قبیله که در زیر حمایت آن بتوانند زندگی کنند. ۸ - بنی تمیم از قبایل عرب که کسانی از صحابه و شاعران از آن برخاستند. جریر شاعر از این قبیله بود. ۹ - سعد، همان سعد و قاص، سردار عرب در جنگ مدائن و عراق است که در ۵۵ هجری در قصر خود عقیق در مدینه درگذشت. او یکی از شش عضو شورای خلافت در زمان عمر بود. ۱۰ - از حمرهٔ دیلم آدم، یعنی از تیره و گروه دیلمیان هستم که معروف و مشخصند و سرخو میباشند. ۱۱ - جبهینه از قبائل بزرگ عرب جاهلی بود که فرزندانش در مصر و شام پراکنده بودند. مانند دیلمیان ایران ۱۲۰ - در تاریخ معروف بودند، چنانکه سوار یا سفار پسر شرویه دیلمی همین نام را داشت. ۱۳ - مدائنی، از اوایان اخبار بوده. ۱۴ - ابرویز نام خسرو پرویز ساسانی

است که با بهرام چوبین سردار رازی دیلمی جنگید و او را به نیرنگ کشت و بر ایرانیان، بویژه دیلمیان ستمها کرد. از این نوشته پیداست که او پس از سرکوبی دیلمیان گروهی از جنگجویان و اسواران دیلمی را برای جنگ مزدور خود کرده مانند سپاه جاویدان در خدمت خود داشت. ۱۵ - رستم فرخزاد سردار سپاه ایران که بر حسب تصادف لنگه با راستری در میدان جنگ برویش افتاده کوفته و سخت مجروح شده آنگاه بدست سپاهیان عرب کشته شد.

۱۶ - این مطلب که سپاهیان دیلمی، که همچون لشکر جاویدان در سپاه خسرو پرویز خدمت میکردند و تا آنروز از اسواران زبده لشکر ایران بودند، گفته اند (پناهگاهی ندارند) نشان میدهد آنها، چنانکه در سده های بسیار شیوه گروهی از جنگجویان دیلمی بود تا در برابر مزد برای کارفرمای خود بجنگند، شاید از حرفه خود در برابر هم میهنان و مردم سرزمین دیلم شرمنده بوده روی بازگشت به وطن نداشته اند. هزارهزار درهم جیره ای که برای آن همدستی بدیشان داده شد و کمکهایی که در جنگهای مدائن و جلولاء به سپاه سعد کرده، پس از جنگ به همراه آنها در شهر نوری بنیاد کوفه نشین گزیدند، گواهی است بر این قرینه. ۱۷ - فتوح البلدان، عربی چاپ. دارالانشور للجامعین ص ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ و ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش چاپ بنیاد فرهنگ ص ۸۴ - ۸۵ - ۱۸ - آزمون که حدود سالهای ۲۳ تا ۲۴ هجری بود قزوین پایگاه دیلمیان در دشتی بشمار میآید. ۱۹ - دیلمیان قزوین. ۲۰ - مختصر البلدان این فقیه همدانی - ترجمه ح مسعود، چاپ بنیاد فرهنگ ص ۱۲۲. این قسمت از نوشته این فقیه درست همان است که بلاذری در فتوح البلدان در بخش مربوط به فتح قزوین آورده بود (فتوح البلدان - ترجمه ص ۲۱) ۱۵۶ - برهان. زیر نویس صفحه ۹۸۱. ۲۲ - فردوسی. شاهنامه ج ۱ ص ۲۲۴ چاپ بروخیم. سوخرائیان در تاریخها لقب گرشاه = جرشاه یا پادشاه کوهستان داشته اند. چه (گر = جو = طبر) بمعنی کهستان. ۲۳ - اکوان دیو. ۲۴ - رویان نام دیگری رستم دار وزمانی جزء دیلم خاوری بود. رستم دار یعنی سرزمین و جایگاه بلند رستم. ۲۵ - لیکش. نام جایی در رویان که رستم و سهراب (= سرخاب) با هم جنگیدند. ۲۶ - در فرهنگهای فارسی مانند برهان آمده که "سرخاب، پسر رستم، سهراب را میگویند". ۲۷ - تاریخ طبرستان، پسر اسفندیار، چاپ اقبال ص ۸۱ - ۸۲ - ۲۸ - فارسنامه ابن بلخی چاپ شیراز ص ۱۷. ۲۹ - تاریخ قم، چاپ سید جلال طهرانی ص ۶۲ - ۶۹. ۳۰ - ناحیه ای از البرزکوه، در بهرامون سمنان نیز نامش سرخه است. از این روستاهای یکی از گویشهاست. ۳۱ - برای این نامها به کتابهای تاریخ طبرستان - تاریخ رویان - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - تاریخ کیلان و دیلمیان و... نگاه کنید. ۳۲ - یعنی: کیانیان = کیها. ۳۳ - یعنی آوه همسایه ساوه. ۳۴ - النقص چاپ محدث ارموی ص ۲۰۸ و ۲۰۹. ۳۵ - آقای محمد روشن، پژوهنده گرانمایه کیلانی، در اسفند ۱۳۴۷ کتابی بنام (جنگنامه حضرت سید جلال الدین اشرف) را از روی چند نسخه تدوین و تنظیم و چاپ کرده است. اما از گفته های برخی از قدیمی ها برمیآید که کتاب جنگهای سید جلال الدین اشرف بسیار بزرگتر از این بوده است و داستانهای بیشتری داشته. ۳۶ - ولایات دارالمرز ایران: کیلان از ه. ل. رابینو، ترجمه جعفر حمای زاده. چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۱۴. ۳۷ - نگارنده در مقاله ای که برای قیام بهرام چوبین نوشته ام و در فرصت مناسب چاپ خواهد شد نشان خواهم داد که لغت چوبین، چوبینه، چوبینک، در فرهنگهای فارسی و برخی از کتابهای قدیم یعنیانهای زیر آمده: بهرام چوبین رازی دیلمی - پیشانی بند و سربند سرخ رنگ جنگجویان - سرخوش و سرخ جامه علامت بهرام چوبین - نشانه ویژه رنگ اسب و جامه بریخ یا بهرام، ایزد جنگ و جنگجویان باستانی که پیشانی بند سرخ می بست... از این رو چوبین، بمعانی بالا با سرخی و سرخابیان و سرخابی بوندان دیلمی و طبری پیوند آشکار دارد. ۳۸ - مؤلف فارسنامه ابن بلخی (ص ۱۷) آورده: چون افریدون بیرون آمد سلاح او گرز بود. یعنی سلاح چوپانان چوب باشد چون عصا و مانند آن و سرگرز او گاو سار بود. ۳۹ - "مختار بو عبیده ثقفی که صد هزار خراجی و مروانی کشت و مدت شش سال از کوفه بصره تا بلاد ری و خراسان و نهاوند و حدود اصفهان خطبه و سکه بنام او بوده... النقص - ص ۱۲۵. ۴۰ - تاریخ رویان و طبرستان و مازندران نوشته ظهیر الدین مرغشی. با هتمام عباس شایان ص ۱۹۶.